

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود به مناسبت إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام به این مناسبت چون این حدیث مبارک با این متن در ذیل یکی از احکام این مسئله آمده عرض شد برای توجیه بیشتر بحث چون در روایتی که آمده ذیل این مطلب است آن روایاتی را که متعرض این قسمت شدند بررسی بکنیم.

عرض کردیم یکی از مطالبی که از سنن پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و علی اهل بیت، مطرح شده احکامی است که از پیغمبر نقل شده و مخصوصا این قسمت از قول پیغمبر به صورت نوشتاری مطرح شده است. من یک روزی راجع به این مطلب که مثلا این نوشتار مال کی بوده، چطور بوده و چیکار باید بکنیم من این توضیح را باز تکمیل بکنم که هدف ما این نیست که فقط بگوییم تاریخش این بوده، نوشتارش این بوده، کذا بوده، کتاب بوده. هدف این است که آشنا بشویم، من که تکرار می کنم، آشنا بشویم با کیفیت تولد فقه در دنیای اسلام، این چجوری پیدا شد و نوشتن سنن پیغمبر چجوری شد. من همیشه عرض کردم که بعد از پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه دو رشته از این معارفی که ما در حوزه می خوانیم سریعا شکل گرفت، یکی تفسیر که از صحابه هم سوال می شد و یکی فقه. حدیث و رجال و اصول و این جور چیز ها نبود، باز مثلا عقائد و مسائل کلامی زودتر بود اما این دو تا زودتر شکل گرفت و عرض کردیم که بعد از این که نقل شد که آن دومی جلوی تدوین سنن را گرفت اما این که باید سنن پیغمبر جمع آوری بشود یک واقعیته بود که عرض کردیم در میان یهود هم بعد از حضرت موسی سلام الله علیه توسط علما و ربیونشان این سنن شفاهی حضرت موسی جمع آوری شد لکن آن جمع آوری نهاییش خیلی طول کشید یعنی زمان بعد از حضرت موسی تا زمان حضرت عیسی و بعد از حضرت عیسی تا سال ۲۱۷ میلادی، تا سال ۲۱۷ میلادی این مجموعه سنن پیغمبر جمع آوی شد و یک مصدر مهمی در تشریع شد بین اهل یهود با نام مشنا یا میشنا، ایرانی ها میشنا می گویند. مشنا به عنوان سنن است. این ها در

ظاهرش این است که در زمان این دومی که پیش آمد همین بحث مطرح شد که ما سنن شفاهی پیغمبر را جمع بکنیم، عمر مخالفت کرد. بحث کتابت حدیث نیست، بحث جمع آوری سنن است، خب بعد از ایشان هم این کار شد، حالا ایشان مخالفت کرد اما عملاً شد و مخصوصاً عرض کردیم اولین کسی که این کار را کرد عمر ابن عبدالعزیز حدود سال های ۱۰۰ یا ۱۰۱ مثلاً یعنی نود سال بعد از ارتحال رسول الله، طبعاً نود سال کم نیست.

الان شما نگاه بکنید در همین ایران از این نظام جمهوری اسلامی مثلاً چهل سال گذشته، نود سال و شما شاید خیلی از اوائل قضایا خبر نداشته باشید، نود سال فاصله زمانی زیادی است. آن وقت در این جا وقتی آمدند بنویسند من هدفم بیشتر این است مثلاً گفتند که عمر ابن عبدالعزیز گفت که این نامه ها و نوشتار هایی که از پیغمبر هست من جمله مثلاً عمروة بنت عبدالرحمن که یک زنی از انصار است ایشان از عائشه احکام نوشته، معروف به سنن عمروة بود یعنی این نکته که چجوری آمدند سنن را جمع آوری کردند، هدف بنده فقط تاریخ نیست، نکته این است که اگر ما با اهل سنت مشکل داریم با آن ها صحبت بکنیم، خب این ها هست، همه این ها نوشته شده. ریشه های بحث روشن بشود، به آن ها بگوییم شما آمدید سنن عمروة را گرفتید و زیربنا قرار دادید، قبول خیلی خب، عمر ابن عبدالعزیز نظرش این است لکن هیچ امامی از ائمه اهل بیت به سنن عمروة مراجعه نکرده، دقت بکنید! هیچ امامی از ائمه اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین به سنن عمروة مراجعه نکرده اما شما مشکل ندارید بگویید عمر ابن عبدالعزیز گفت سنن عمروة را نگاه بکنید یعنی شما آمدید در همین فاصله که زمان حضرت سجاد است ۹۴، ۹۵، عکرمه وفاتش همین است. عکرمه اصلش از آفریقا بود و نه پدرش معلوم است نه مادرش، نه اصل و نسب و غلام عبدالله ابن عباس بود. تازه می گویند فکر های به قول امروزی ها داعشی هم داشت یعنی خوارج، می گوید ای کاش دستم شمشیر بود می رفتم در کعبه هر چی هست می کشتم، تکفیر مسلمان ها می کرد و قتل مسلمان ها را واجب می داند، تازه پسر عبدالله که علی اسمش بود علی جد همین بنی عباس هم هست، بنی عباس از نسل علی اند علی ابن عبدالله ابن عباس، گاهی او را به طناب می بست و می گفت این بر پدرم دروغ می گوید. غرض یک چهره حالا فرض کنید غلام عبدالله است، فرض کنید آدم خوبی بود! آخه مشکل را دقت بکنید، شما وقتی آمدید جمع بکنید از عکرمه از ابن عباس عن

رسول الله گرفتید، این مشکل شماسست نه مشکل شیعه، این را گرفتید تاریخ گذشت این مسلم شد، آن وقت چه گفتید؟ اهل بیت مخالفند با افکار رائج اهل سنت، مشکل از طرف شما شروع شد، شما چرا از عکرمه سنن رسول الله را گرفتید؟ چرا از امام سجاد نگرفتید؟ که در یک زمان اند، کدام عقلی اقتضا می کند که انسان عکرمه ای را که الان اوصافش را مختصر به شما عرض کردیم این سنن پیغمبر را بهتر از امام سجاد بتواند بگوید؟ یعنی می خواهیم بگوییم شما فوqش بیایید بگویید خیلی خب چون با اهل بیت نظر مخالف داریم رفتیم از عکرمه گرفتیم، خیلی خب گرفتید گرفتید. دیگه نیایید به ما بگویید ائمه اهل بیت مخالف با فقها صحبت می کنند، خب معلوم است مخالف صحبت می کنند چون معلوم است ائمه اهل بیت از کتاب عمروة نگرفتند، از حرف های عکرمه نگرفتند، خب این واضح است دیگه. روشن شد من می خواهم چی بگویم؟

هدفم این است که ما وقتی با آن ها می خواهیم صحبت بکنیم بگوییم آقا شما می آئید یک مکتب فکری را که از عکرمه و مکرمه گرفتید این را زیربنای اسلام قرار می دهید، آن وقت می گوید ائمه اهل بیت با اسلام مخالفند، این ها با اسلام مخالف نیستند، شما بد گرفتید، این هم خیال نکنید ما اگر گفتیم مثلا تقریب یا وحدت، اینی که ما بیاییم بگوییم نه ما قبول می کنیم، برویم از عکرمه بگیریم، نخواهیم گرفت، هیچ وقت ما از عکرمه نمی گیریم، معنا ندارد اصلا. این یک بحثی است که شما خودتان را در قرن اول بگذارید، نمی خواهد قرن پانزدهم هجری. الان اگر امام سجاد باشد و عکرمه، قطعا ما از امام سجاد می گیریم، در این مطلب شبهه نداریم که. این مطلب که جای شبهه ندارد، شما از کتاب صحیفه صادق علیه السلام، حالا بر فرض که ثابت بشود، ما چند مورد از این صحیفه در روایت اهل بیت آمده، ما رجوعمان به اهل بیت بر این اساس است که این ها مصحح این افکار هستند نه این که شما آن را اصل قرار بدهید و بعد بگویید امام صادق با این اصل مخالفت بکند، هیچ وقت ما در تاریخ نگفتیم که ائمه علیهم السلام از صحیفه صادق علیه السلام این عمرو عاص گرفتند، از کتاب سنن عمروة بنت عبدالرحمن، چون چند دفعه عرض کردم خوب دقت بکنید یک مجموعه ای هست که اهل سنت تدریجا فقهشان، حدیثشان را روی آن قرار دادند. این مجموعه را خوب دقت بکنید، این مجموعه یکی اقوال است مثل همین کلمات عکرمه و الی آخره مثل ابوهریره، خب این معقول نیست که ما بگوییم با وجود امیرالمومنین ما به

ابوهریره مراجعه بکنیم. این بحث این نیست که ما الان نشستیم، اگر الان هم ما به قرن اول برگردیم و ابوهریره و امیرالمومنین باشد.

من در بحث خیبر در همین بحث های مکاسب عرض کردم که از عجائب این است که ما مثلاً کتاب تاریخ مدینه ابن شبه که زمان حضرت جواد بوده، خواندیم، ظاهراً ایشان زمان حضرت هادی هم بوده، در این تاریخ المدینه راجع به خیبر که رسیده انواع نقل دارد من جمله از ابوهریره دارد، حالا خیلی خنده دار است، ابوهریره می گوید ما با هشتاد نفر مسلمان شدیم از یمن آمدیم تازه فهمیدیم خیبر شد پیغمبر یک سهمی هم به ما داد، یعنی چی واقعا؟ از شعبی نقل می کند، شعبی اصلاً جز تابعین است، اصلاً زمان پیغمبر نبوده، خب شما چقدر بی انصافید، چرا درباره خیبر از علی ابن ابی طالب نقل نمی کنید؟ آخه اگر بنا بشود راجع به خیبر از کسی سوال بشود علی ابن ابی طالب است خب و لذا من عرض کردم اهل سنت بعد ها این کار را کردند، راست را نگفتند، سعی کردند دروغ نگویند اما همیشه راست را نگفتند، حالا شعبی چطور به خیبر بگوید؟ فرض کنیم شعبی دروغ نگفته باشد، یک چیزی برایش نقل کردند نقل کرده، ابوهریره گفت ما از یمن آمدیم پیغمبر به ما سهم داد، فرض کنیم راست هم بگوید، خب این اصلاً چه ربطی به خیبر دارد؟ مشکلی که الان با این آقایان داریم من هدفم این بود، نه هدفم این بود که خیال بکنید ما خیلی برای صحیفه صادقۀ ارزش قائلیم، نه، یکی صحائفی که این ها نسبت دادند، اقوالی که این ها نقل می کنند و یکی هم احکام و نامه هایی است که پیغمبر از سال هفتم تدریجاً بیشترش هم سال های نهم و دهم به این کسانی که از یمن و غیر یمن می آمدند پیغمبر برای آن ها مطالبی را در نامه هایی نوشتند، این ها را جمع کردند، شما کتاب اموال ابوعبید را نگاه بکنید خیلی زیادش از این هاست، از اقوال است یعنی این قرن اول در اساس اگر خوب دقت بکنید، من تمام هدفم این بود، با این ها بررسی بشود و معین بشود و بگوییم ما در این مطلب موضع داریم، این طور نیست که ما، اولاً خیال نکنید که ما جاهلیم، نه جاهل نیستیم، می شناسیم. من هی تکرار می کنیم که این فتره قرن اول کاملاً برایتان روشن بشود و این مبانی را از کجا گرفتند.

البته عرض کردم راجع به این چهار مطلبی که در کتاب صحیفه صادقۀ این عبدالله آمده مطالبش در جاهای دیگه هم آمده، منحصر به این جا نیست لذا ممکن است که بگوییم این مطلب ثابت است در اصطلاح آن ها ولو در کتاب های دیگه آمده چون ائمه علیهم

السلام روی بعضی از مطالب این روی قاعده إنما الکلام صحبت کردند ما یک مقداری روی این جهت صحبت کردیم پس این مطلبی که نقل شده یک: به عنوان چهار تا مطلب در صحیفه صادق علیه السلام آمده اما متفرقاتش آمده، از ابوهریره آمده، از حکیم ابن هزام آمده، چند نفر آمده و مفرد مفرد آمده. ما به این مناسبت آمدیم این بحث را مطرح کردیم برخورد اهل بیت و شیعه با این مطلب چه بوده؟ عرض کردیم آن چه که ما الان داریم در کتابی مثل کافی کلا نداریم، در کتاب صدوق در بحث بیعش نداریم، در آخر صدوق در مناهی داریم، همین چهار تا آمده با آن سندی که ایشان، آن سند را هم عرض کردیم ضعیف است، دیگه احتیاج به تکرار بنده ندارد و آن جا به عنوان این که عن جعفر ابن محمد عن أبیه، اگر این کتاب صدوق در این جا هست جلد چهارش را بیاورید صفحه ۱۸، ۱۹، آخر مناهی النبی، بعد از این که مناهی النبی تمام می شود آخرش، یک عبارت خیلی عجیبی دارد با این که اولش به عنوان سند است در کتاب فقیه عن جعفر ابن محمد عن أبیه، مثلاً از کی نقل می کند؟ از شعیب ابن واقد، اصلاً کلاً مجهول است.

عن حسین ابن زید، عرض کردیم حسین حدود دو ساله بوده وقتی زید شهید شد دو ساله بوده لذا در دست امام صادق بزرگ شده و خیلی هم دعا و مناجات بوده، ذو الدمعة، یک مقدار زیادی که الان ما سادات حسینی در دنیای خودمان داریم از اولاد همین حسین اند حسین ابن زید، ایشان کوچک بوده، تربیت شده امام صادق است، خیلی هم اهل دعا و گریه بود، بهش ذو الدمعة می گفتند. توسط ایشان از امام صادق نقل شده، از حسین ابن زید و عرض کردیم عده ای از اهل سنت راجع به این قلابی، محمد ابن زکریای قلابی نوشتند که اگر از ثقات نقل بکند قابل قبول است، از مجاهیل که نقل می کند موضوع است، این جا هم این شخص مجهول است، کلاً مجهول است شعیب ابن واقدی و آثار جعل هم در حدیث کاملاً واضح است لکن جعل به معنای هیئت ترکیبی، مفرداتش روایاتی هست هر کدام یک جایی هست اما هیئت ترکیبیش کاملاً واضح است جعل شده است، این راجع به این حدیث اجمالاً.

حالا عجیبش این است در آخر حدیث، بخوانید آقا، خیلی عجیب است، باز اعجب از آن، آخر حدیث است.

یکی از حضار: سألت الحسين بن زيد عن طول هذا الحديث فقال: حدثني جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب (ع)

أنه جمع هذا الحديث

آیت الله مددی: ببینید جمع هذا، آن اشکالی که گفتیم از آن ور می گوید جمع یعنی به نحو وجاده است، جمع هذا الحدیث،

یکی از حضار: من الكتاب الذی هو إملاء رسول الله (ص) و خط علی بن أبی طالب (ع) بیده

آیت الله مددی: ما هیچ جای دیگری نداریم حسین ابن زید کتاب علی را نقل کرده باشد، خیلی عجیب است و تعجب از مرحوم صدوق رضوان الله تعالی علیه چنین مطلبی را نقل کرده

اگر حالا می گویم مثلاً شاید بگوییم، جواب بدهیم که بخاری بگوید امام صادق این کتاب را از پدرش، لکن دارد کتاب الذی املاء رسول الله و خط علی، نمی گوید حدثنی به ابی عن ابیه، اولش حدثنی دارد، بعد می گوید نه، بعد هم امام می فرماید من از این کتاب جمع کردم، خیلی عجیب است، ما جای دیگه همچین تعبیری نداریم. حالا تعجب از مرحوم صدوق اضافه بر آن مطلبی که اول سند مشکل دارد این ذیلش باز اعجب از همه است، این ذیلش را من تازه دیدم، سابقاً ندیده بودم، علی ای حال ما به یک مناسبتی متعرض شدیم.

عرض کنم خدمتان که در مصادر شیعه امامیه از طرق ما منحصر است در این روایتی که سلیمان ابن صالح نامی از امام صادق نقل می کند، این در تهذیب شیخ آمده در بحث زیاداتش، این سند و متن در کتاب دیگری نیامده است. در این جا نهی عن سلف و بیع و عن بیعین فی بیع و عن بیع ما لیس عندک و عن ریح ما لم یضمن، البته عرض کردم شاید عده ای از آقایان حدیث را صحیح می دانند چون سلیمان ابن صالح جصاص گرفتند و نجاشی او را توثیق می کند، من شبهه دارم، احتمال می دهم از علمای اهل سنت باشد، نه علما بلکه از روات اهل سنت باشد، این راجع به شیعه امامیه.

اگر سند صدوق را غیر امامی بگیریم چون شعیب ابن واقد دارد و غیر امامی بگیریم آن چه که در میراث شیعه همین است که در صدوق آمده و اما شیعه غیر امامیه در کتاب دعائم الاسلام هم آمده است، زیدی ها در قرن چهارم، ایشان ۳۶۳، ۳۶۱، عرض کردیم ایشان دارد رؤینا عن جعفر ابن محمد عن ابیه عن آبائه، فعلاً ما در مصادر شیعه این تعبیر را نداریم جعفر ابن محمد عن ابیه عن آبائه. بله در کتاب صدوق آمده، در همین حدیث مناهی النبی یکی از آقایان که آن روز فرمودند درست هم هست، آن اولش عن جعفر ابن

محمد عن ابیه عن آبائه، اولش، آخرش این بود که الان خواندیم. اولش نوشته لکن خیلی بعید می دانم که دعائم از این کراس در اختیارش بوده، خیلی بعید می دانم، فوق العاده، چرا؟ اولاً در کتاب صدوق عرض کردیم چهار تا آمده. در فقیه این طور آمده: نهی عن بیع و سلف و نهی عن بیعین فی بیع و نهی عن بیع ما لیس عندک و نهی عن بیع ما لم تُضْمَن، بیع نه ربح، این آخریش بیع است، آنی که اول خواندم ربح ما لم يُضْمَن است. در این کتاب دعائم الاسلام سه تا آمده: شرطین فی بیع که در متون ما نیامده، ربح ما لم يُقبَض، این ما لم يُضْمَن آمده، این آمده، در کتاب صدوق نیامده و عن بیع و سلف، این بیع و سلف در کتاب صدوق آمده پس بنابراین در کتاب صدوق چهار تا آمده، یکیش در کتاب دعائم الاسلام آمده و یکیش هم کلاً نیامده، آن دو تایش هم اختلاف دارد. خود اهل سنت هم اختلاف دارند پس احتمال این که کتاب مرحوم صدوق این روایت صدوق، حالا عرض کردیم جزوه ای بوده که محمد ابن زکریا نقل کرده بسیار بسیار بعید است، فوق العاده بعید است چون متن به هم نمی خورد، آیا ایشان از کجا گرفته؟ فعلاً ما نمی دانیم، الان در این لحظه که در کتاب دعائم از کجا گرفته است.

آن وقت چون نکته ای دارد ایشان قبول کرده، من می خواهم آن نکته اساسیش این است در روایات ما این را قبول کردند، این روایتی را که الان می خواهیم بخوانیم لکن می گوید با تغییر عنوان عوض می شود مثلاً بع ربح ما لم يُضْمَن، اگر گفت من برای چایی می خرم کیلویی بیست تومان، به تو می فروشم ۲۲ هزار تومان، ببینید، به تو فروختم کیلویی ۲۲ هزار تومان، در روایت ما این درست نیست اما اگر گفت می فروشم به کیلویی ۲۰ هزار، این اشکال ندارد، این إنما یحرم الکلام به این مناسبت آمده. روشن شد؟ در کتاب دعائم که از کتب زیدی هاست این نکته دوم که با تغییر عبارت حکم عوض می شود کلاً نیامده، این در روایت ما آمده. این را توجه بکنید، تمام هدف من از خواندن این بود.

پرسش: زیدی ها و اسماعیلی ها

آیت الله مددی: این از اسماعیلی هاست.

این جا دارد نهی عن شرطین فی بیع واحد، خوب دقت بکنید! در مضمون در کتاب صدوق بیعین فی بیع واحد است نه شرطین فی بیع

واحد

پرسش: تصحیف نشده؟

آیت الله مددی: شاید، ما حالا نمی دانیم پس ما یک متن درست حسابی از این حدیث داشته باشیم در کافی یا مثلاً در تهذیب که بهش فتوا شده باشد الان نداریم

و قد اختلف فی تأویل ذلک. در کتاب دعائم

فقال قوم: هو أن يقول البائع: أبيعك بالنقد بكذا و بالنسيئة بكذا، و يعقد البيع على هذا. و قال آخرون: هو أن يبيع السلعة بدینار على أن الدينار إذا حل أجله أخذ به دراهم مسماة.

این شرطین به این معنا

و قال آخرون: هو أن يبيع منه السلعة على أن يبيعه هو أخرى

آن یکی دیگه بهش بفروشد

و قال آخرون: فی ذلک وجوها قريبة المعانی من هذا

بعد ایشان می گوید:

و هذه الوجوه كلها البيع فيها فاسد

خلاصه نظر ایشان.

خب طبیعتاً ما این ها را، اصلاً این نحوه استدلال، من چون خیلی از این صاحب دعائم تعریف کردم مرد فقیهی است انصافاً این با فقاہت ما ها نمی خورد

لا يجوز إلا أن يفترق المتبايعان على شرط واحد، فأما إن عقد البيع على شرطین فذلک المنهى عنه، و هو أيضاً من باب بیعتین فی بیعة

آنّی که عرض کردم در کتاب ماست نهی عن بیعین فی بیع، این می گوید نهی عن بیعین با شرطین یکی است، این هم خیلی حرف عجیب و غریبی است، حرف بی سر و تهی است

و قد نهی عن ذلک و عن رسول الله (ص) أنه نهی عن ربح ما لم یقبض

این را هم ایشان آورده، عرض کردیم در یک متنی که الان در کتب ما است بیع ما لم یُضْمَن در فقیه است، در کتاب تهذیب ربح ما لم یُضْمَن است، یکیش بیع است و یکیش ربح، ایشان ربح ما لم یُقبَض آورده است در این کتاب دعائم و قد اختلف فی تأویل هذا النهی أيضا؛

یکی از عجائبی که من واقعا هر چی فکر می کنم به ذهنم نمی رسد چطور ایشان برداشته این مطالب را پشت سر هم نوشته، این مطالب فاسد خیلی تعجب آور برای ماست

فقال قوم: لا یكون ذلک إلا فی الطعام خاصة بیعیه المشتري قبل أن یقبض

از ایشان خیلی عجیب است، ربح ما لم یُضْمَن گفته اما تفسیر کرده بیع ما لم یُضْمَن، این دیگه خیلی عجیب است، آنّی که در طعام است بیع ما لم یُقبَض است و این را ان شا الله در همین کتاب دعائم الاسلام همین صفحه بعدش دارد. من سابقا هم اشاراتی کرده بودم چون نمی خواستم وارد بحث فقهیش بشوم

در صفحه ۳۴ دارد: و عن جعفر ابن محمد علیه السلام أنه قال من اشتری طعاما فاراد بیعه فلا یبِعه یا لا بیعه حتی یکيله أو یزنه إن کان مما یکال أو یوزن، فإن والله لا بأس بالتولية، تولیه در اصطلاح این است که چیزی را که انسان بخرد به همان چیز بفروشد، گفت من این را صد تومان خریدم به صد تومان هم می فروشم، این را اصطلاحا تولیه می گویند.

و لا بأس بیع سائر السلّة قبل أن تُقبَض، بقیه چیز ها فرش و این ها اشکال ندارد. خصوص طعام باید دو مرتبه وزن بکند. عجیب است.

فقال قوم: لا یكون ذلک إلا فی الطعام خاصة بیعیه المشتري قبل أن یقبض

.....
خیلی عجیب است، من هر چی فکر می کنم یا این کتاب غلط چاپ کرده یا صاحب دعائم خیلی از قاعده خارج شده، ربح ما لم یضمن
غیر از بیع ما لم یضمن است. این جا که یَقْبَضُ دارد. نمی فهمم!

در حاشیه عرض کردم این متاسفانه کتاب دعائم در این سال ها، هزار و خرده ای سال پیش اهل اسماعیلی ها بوده کار های علمی
نشده، در این جا یک حاشیه ای دارد و نهی صلی الله علیه و آله عن بیع ما لیس عندک که این را در متن نیاورده و ذلک آن بیع بیعا
مضمونا إلی وقت لا یوجد فیه مثل ذلک البیع کالعنب و الفاکهة فی وقت لا تكون فیه، خیلی این ذیل هم خیلی عجیب است، این
حاشیه هم خیلی عجیب است چون این حاشیه شبیه عبارتی است که در عبدالرحمن ابن حجاج نقل می کرده، آن بیع ما لیس عندک را
آن جور معنا کرده است، خیلی عجیب است.

و قال آخرون: هو فی کل ما یکال أو یوزن، و قال آخرون: هو بیع الرزق من الهُری

این جا ضبطش کرده کلمه هر، من به نهایت ابن اثیر مراجعه کردم همچین کلمه ای که نبود، در حاشیه نوشته هر اصله واحد الاهراء مثل
طی و اطاء و هو بیت ضخم واسع یجمع فیه طعام السلطان، انبار های حکومتی یعنی به عبارة اخرى این طور می خواهد بگوید شما
چیزی را قبل از این بگیری و لو سهم شما ثابت است نمی توانید بفروشید مثلا به شما رزق می دهند سالیانه مثلا صد کیلو گندم از
همان انبار به شما می دهند، شما این گندمی که هنوز نگرفتید در انبار است نمی شود بفروشید، حالا این کلمه هر را که من نفهمیدم
یعنی چی، الی الان نفهمیدم چون نشد کتاب را مراجعه بکنم، یکی مراجعه کردم که آن هم نداشت.

این مشابهِش الان در زمان ما هم هست، این مثل این است که بعضی ها فتوایشان این است شما پولی را که دولت، چون دولت را
مالک نمی دانند، در حساب شما می ریزند این ملکتان حساب نمی شود مثلا یک کارمندی است کار می کند، ماهی هم ده میلیون
تومان به حسابش می ریزند، فرض کنید، پنج سال هم گذشته، پول زیادی هم جمع کرده و هنوز هم قبض نکرده، در حساب بانکیش
هست، این ها معتقدند خمس ندارد، این کسی که می گوید پول شهریه ای خمس ندارد این نکته اش این است، شبیه این فتوا در
اسماعیلی ها هم هست، روشن شد در اسماعیلی ها چیست؟ شما تصور بکنید، دولت تصمیم دارد، برنامه دارد، قانون دارد سالی صد

کیلو گندم به شما فروشد، سال به سال سر سال، می گوید حالا سر سال شد هنوز شما صد کیلویتان را نگرفتید، صد کیلو مالک هستید اما نگرفتید، خوب دقت بکنید!

پرسش: عینش هست ولی هنوز دست نگرفتید.

آیت الله مددی: هنوز نگرفتید

شما بیا بید این را بفروشید، می گوید نمی شود. بیع ما لم یقبض است، شبیهش در زمان ما روشن شد؟ پول در بانک دارید، دولت به حساب شما در بانک اما شما برنداشتید، مثلا دولت برنامه می گذارد که افرادی که در فلان منطقه هستند ماهی ده کیلو گندم به آن ها بدهد، شما هنوز گندم را نگرفتید یا ماهی مثلا صد متر یک قماش معین بهشان بدهد یا مثلا این کوپن که سابقا بود، در عراق اگر شنیده بودید این در عراق به دقت پیاده می شد همان ایام بعضی ها وقتی که جنگ آمریکایی شد، به این معنا چون در عراق به خود هر شخصی با یک مکان معینی، با یک بقال معینی رابطه داشت مثلا ده تا خانوار به این بقال، بیست تا خانوار به بقال دیگر، این ها همه کارت هم داشتند، آن وقت برای هر فردی مقداری از همان نفت در مقابل غذا بود، برنامه نفت در مقابل غذا

پرسش: تعاونی شهر و روستا بود

آیت الله مددی: نه تعاونی بود، این را چون زیر نظر سازمان ملل خریده می شد، اجازه می دادند این مقدار نفت عراق بفروشند آن وقت مقابلش چی بود؟ مثلا به هر فردی ماهی سه کیلو آرد داده می شد، اوائل در خود عراق حتی مثلا تیغ ریش تراشی و خمیر دندان و رب گوجه بود، ۲۵ قلم کالا بود که به اسم شخص بود، آن وقت این ماه به ماه در آن دکان می ماند، مثل ایران نبود که اگر شما نمی رفتید ممکن است بفروشد یا هر جایی برود، نه، هر شخصی دکان معینی بود. ده ماه هم نمی رفت جمع می شد مثلا اگر ماهی سه کیلو آرد بود در ده ماه سی کیلو بهش می دادند، اگر بنا بود مثلا ماهی یک کیلو گوجه فرنگی باشد ده ماه نمی رفت ده کیلو گوجه فرنگی بهش می دادند یعنی معین بود.

.....

صحبت سر این است که مقدار من معین است اما هنوز نگرفتم، مثل این مثال، آیا می توانم بفروشم؟ می گوید نهی عن بیع ما لم یقبض نه، بحث قشنگی است، این بحث ایشان می گوید اگر ملک شما هست اما هنوز به دست شما نرسیده، در یک عنوان عمومی است این را حق فروش ندارید، من به شما عرض کردم که این کتاب مال مسائل حکومتی توش هست، ببینید می خواهد بگوید ولو سلطان به شما گفته شما در سال صد کیلو گندم بهتان می دهیم و محفوظ هم هست، حالا ماه اول گرفتید یا دوم، شما تا قبض نکردید نمی توانید بفروشید یا صد متر پارچه معین بهتان می دهم یا رب گوجه یا همین که عرض کردم مسواک، خمیر دندان، خود مسواک، این ها را بهتان می دهم، آیا شما قبل از این که بگیرید سهمیه شما هست، آیا می توانید بفروشید؟ شبیه این فتوا هم الان آقایانی که در شیعه قائلند که دولت مالک نیست اگر دولت شهریه شما را به حساب شما فروخت اما شما هنوز از حساب نکشیدید می گوید خمس ندارد ولو ده سال هم بماند این خمس ندارد چون هنوز مجهول المالک است

پرسش: عین دین

آیت الله مددی: شبیه دین، حالا دین نیست، مجهول المالک است.

این روشن شد؟ خیلی تعبیر زیبایی هم هست، انصافا این بحث حکومتی است، می گوید شما سهمیه دارید اما هنوز دستتان نرسیده، نهی عن بیع ما لم یقبض حق فروش ندارید، تا نگیرید و دستتان نیاید و هو بیع الرزق، رزق یعنی آن سهمیه ای که شما دارید، من الهُر، این جا هری نوشته، ها هوز و راء و یاء، من این لغت را الی الان نیافتم، هره یعنی گربه را دیدیم اما این را ندیدیم.

علی ای حال این اصطلاح شاید در شمال آفریقا، در مصر آن زمان بوده، فعلا من اگر این کتاب های، البته ایشان در حاشیه اش هزی هم نوشته، نمی دانم، دو جور نوشته، اصلا ضبط کلمه هم هری کرده، با ضم و سکون، اصلا من ضبط کلمه را هم بلد نیستم، نه کلمه را دیدم و نه ضبطش را بلدم، هیچ کدامش را الان فعلا به همین نوشته این جا اکتفا می کنم به این تفسیری که در حاشیه نوشته.

اما به هر حال مطلب لطیفی است، اگر دولت سهمیه قرار داد شما تا نگرفتید نمی توانید بفروشید لکن عرض کردم تعجب این است که صاحب دعائم، مگر این که این نسخه غلط باشد، این ربح نیست، بیع است، این خیلی عجیب است، نوشته عن بیع ما لم یُقَبَض. بعد هم نوشته: هو بیع الرزق من الهر قبل ان یُقَبَض

و قال آخرون: هو استیجار الغلام أو الدابة ثم یؤاجر ذلک المستأجر بأكثر مما استأجره به

دیگه انصافا از بیع به اجاره رفته خیلی عجیب و غریب است مثلاً بگویند ماشین را اجاره بکند تا تهران به ۲۰ هزار تومان، بعد به شما بدهد ۲۵ هزار تومان، ایشان ربح ما لم یُضْمَن این را گرفته. آیا این به ربح می خورد اما ربح ما لم یُضْمَن نیست، خیلی عجیب غریب است

و قد جاء فی کل ما ذکره عن أهل البيت أحكام سنذکرها إن شاء الله تعالی

حالا این مباحثی که ایشان نوشته بعضی هایش در روایت است اما آن هری یا بیت المال در روایت نیست، معلوم می شود ایشان روایتی را داشته که ما نداشتیم، این که انسان سهمیه ای را که در نظام حکومتی دارد سهمیه را قبل از قبض نمی تواند بفروشد این که می گوید از اهل بیت روایات آمده من که الان یادم نیست

و نهی رسول الله عن بیع و سلف و قد اختلف فی معنی هذا النهی، فقال قوم: هو أن یقول الرجل للرجل: آخذ سلعتک بكذا و کذا علی أن تسلفنی کذا و کذا

من این چیزی که هست قیمتش صد تومان است از تو می خرم هزار تومان به شرطی که تو به من ده هزار تومان قرض بدهی
این بیع و سلف می دهد

و قال آخرون: هو أن یقرضه قرضاً، ثم یبایعه علی ذلک
بعد بفروشد، قرض بهش بدهد.

این احتمالا آن بیعی باشد که در روایت آمده، احتمالا

و کلا الوجهین فاسد؛ لان منفعة السلف غیر معلومة، فصار الثمن فی ذلک مجهولا

چون بیع مجهول است، این کل آن چه که در کتاب اسماعیلی ها آمده است، برخوردی که اسماعیلی ها با این مطلب داشتند.

اصحاب ما هم معلوم شد که این مجموعا نیامده و این را قبول نکردند

عرض کنم خدمتتان که در کتاب زیدی ها که عرض کردم، من چون یک احتمال می دادم این حدیث را ایشان از مسند زید گرفته باشد، احتمال می دادم نه این که یقین داشته باشم، احتال این که این را از مسند زید گرفته باشد احتمال می دادم لکن فقط نکته اش این بود که در کتاب مسند زید به عنوان این که زید از پدرشان امام سجاد، ایشان از پدرشان سیدالشهدا و ایشان از امیرالمومنین. البته با آن سند دعائم نمی خورد چون آن جعفر ابن محمد عن ابیه دارد، این حدیث را من احتمال دادم لذا به مسند زید هم مراجعه کردیم برای مذاهب شیعه، به هر حال معلوم شد مذهب ما، مذهب فطحی ها که سه تا را آوردند، مذهب اسماعیلی ها که سه تا یا چهار تا، من انگار گفتم سه تا، یک ذیلی هم داشت و خیلی هم عجیب غریب بعضی هایش را معنا کرده، این هم مذهب اسماعیلی ها، مذهب زیدی ها را هم که از شیعه است بخوانیم، ایشان دارد

حدثنی زید ابن علی

عرض کردم شخصی است به نام عمرو ابن خالد واسطی، راوی این کتاب است، ایشان اهل عراق بوده، مدینه آمده، ادعا می کند از زید این کتاب را نقل می کند، حدود هزار حدیث است، عرض کردیم کرارا و مرارا و تکرارا در مجموعه کتب اربعه ما بیشترشان هم در کتاب تهذیب و چند مورد هم در کافی حدود سی روایت این کتاب آمده است، بقیه اش نیامده است و باز هم عرض کردیم اگر بنا بشود جامع الاحادیث نوشته بشود بقیه اش را هم بیاورند، حالا بالاخره غیر قابل قبول یعنی در جامع الاحادیث آقای بروجردی این کتاب نیامده، این هم من که مطلبی را می گویم باید تا آخر تاء تمتش هم بگویم، هدف ما این نیست که بگوییم، هدف ما هم یک جنبه عملی هم هست، به قول ایشان عملگرا، یک جنبه عملی هم هست، من معتقدم ۹۶۰، ۹۷۰ تا حدیث دیگه این کتاب دارد، احادیث

این کتاب را هم بیاوریم، عده ایش آمده، عده خیلی کمش آمده. به نظرم ۹۹۰ تا حدیث دارد، من نشمردم، این جا هم شماره ندارد، اجمالا دیدم که جایی شماره گذاری کرده است.

علی ای حال معتقدم خیلی خوب است این ها را هم بیاورند، این مطلب هم ذکر بشود.

در این جا دارد که حدیثی زید قال نهی رسول الله عن شرطین فی بیع و عن سلف و بیع، این ها هم در دعائم بود و عن بیع ما لیس عندک، این در دعائم نبود.

و عن ربح ما لم یُضمّن

این هم در دعائم بود لکن تفسیرش به بیع بود نه ربح، یکیش آخری بیع بود.

و عن بیع ما لم یُقَبَضْ، این پنج تا شد، یکی ربح ما لم یُضمّن و یکی هم بیع ما لم یُقَبَضْ، معلوم شد؟ در کتاب فقیه ما بیع ما لم یُقَبَضْ آمده، در کتاب تهذیب ربح ما لم یُقَبَضْ آمده، در کتاب دعائم ربح ما لم یُضمّن لکن تفسیر که کرده بیع ما لم یُضمّن است، اجاره که هیچی، خارج از تفسیر است. روشن شد چی می خواهم عرض بکنم؟ در این کتاب مسند زید دو تایش آمده است. ربح ما لم یُضمّن و بیع ما لم یُقَبَضْ. هر دو آمده است.

بعد هم بیع ملامسه و چند تا دیگه هم گفته

و عن بیع الغرر، این را هم دارد.

بعد هم بیع خمر و خنازیر و این ها، خیلی خب!

و عن بیع الصدقة حتی تُقبَضَ

صدقه هم آمده، نه مال سلطان، حتی تُقبَضَ

و عن بیع الخمس حتی یُحَازَ

مثلا کسی رفتند جنگ، این که گفت از اهل بیت شاید مرادش همان کتاب زید است، در روایات ما نیامده، رفته جنگ می گوید من در این جنگ که سهمیه دارم، مثلا فرض کنید ده هزار شتر مثلا غنیمت بوده، مثلا پنج هزار نفر هم بوده، یکیشان می گوید لا اقل دو تا شتر که به من می دهند، یک شترش را بفروشد قبل از این که بهش برسد، شبیه همان بیت سلطان

و عن بیع الخمس حتی یُحاز

حیازت یعنی تا در اختیارش قرار بدهند

مثل همین بیع پول دولت تا قبل از این که دستش برسد، شبیه آن را هم عرض کردم

البته آن نیست

قال ابو خالد

این ابو خالد همین راوی این کتاب است. عرض کردیم اهل سنت بالاتفاق کذابش می دانند، ندیدم یک نفر از اهل سنت قبول بکند که ایشان ثقه است، اهل سنت بالاتفاق بدون ای خلاف

و در کتب اصحاب ما در کشی به نقل از عیاشی، به نقل از ابن فضال پسر علی ابن حسن، گفته ثقه، ابو خالد ثقه و لذا هم الان مشهور رجالیین ما این را ثقه می دانند، بقیه سند اشکال دارد، غیر از ابو خالد اشکال دارد، آقای خوئی بقیه سند را هم معتبر می داند و لذا این روایاتی که به مسند زید است الان پیش آقای خوئی معتبر است، آنی که در اصحاب ما آمده، آقای خوئی این کتاب را معتبر نمی داند اما آنی که پیش اصحاب ما آمده به نظر ایشان معتبر است که به نظر ما هم قابل قبول نیست.

اصلا نسبت این کتاب در اوائل قرن دوم به امیرالمومنین خیلی اشکال دارد.

قال أبو خالد: فسر لنا زید بن علی

این زید ابن علی شهادتش قبل از آن عمرو ابن شعیب است پس معلوم شد که این مطلب از اواخر قرن اول و اوائل قرن دوم در دنیای اسلام جا افتاده است. من تمام حرفم این بود، این از اول راه افتاد و به عنوان سنن النبی مطرح شد و اختلاف.

فسر لنا زید بن علی

الان تفسیر اسماعیلی ها را هم خواندیم

عن شرطین فی بیع. أن تقول بعثک هذه السلعة علی أنها بالنقد بكذا أو بالنسيئة بكذا

این در روایات ما هم آمده که این درست نیست، إذا جعله جملة واحدة لا بأس.

این إذا جعلها در روایت اسماعیلی ها هم نبود، در این زیدی ها هم نیست، این است که امام فرمود إنما يحلل الكلام، اگر گفت نقدا

كذا نسيئة كذا نمی شود اما اگر این صحبت کرد بعد گفت آقا نسيئة فروختم به كذا، این درست است، امام گفت إنما يحلل روشن شد؟

پرسش: تصحیح فرمودند؟

آیت الله مددی: آهان این صورتش درست است. آن نهی اگر معامله روی آن بشود اما اگر آن مقاوله باشد، مراوضه باشد، مراضات

باشد اشکال ندارد

أو علی أنها إلى أجل كذا بكذا و إلى أجل كذا بكذا أو عن سلف و بیع ان تسلف فی الشئ، سلف یعنی قرض ثم تبیعه قبل ان تقبضه

این در روایات ما آمده اگر شرط نباشد اشکال ندارد

و عن بیع ما ليس ما عندك ان تبیع السلعة ثم تشتريها بعد ذلك فتدفعها إلى الذي بعثها إياه

این را این جور معنا، این با معنای قبلی تقریبا پیش ما یکی است

و ربح ما لم یضمن ان یشتری الرجل السلعة ثم یبیعها قبل ان یقبضها و يجعل له الآخر بعض ربح

این ظاهرش تفسیر کرده است

و عن بیع ما لم یقبض، این هم در روایت ما آمده که اگر قراردادی باشد اشکال ندارد یعنی اگر مقاوله باشد، اگر به نحو بیع باشد

درست نیست

و عن بیع ما لم یقبض ان یشتری الرجل السلعة ثم یبیعها قبل ان یقبضها.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله) جلسه : ۱۷

موضوع: بیع / معاطات

صفحه ۱۸

شنبه: ۱۳۹۸/۷/۲۰

این هم مجموعه تفسیری که ایشان برای این پنج تا مطلب فرموده بودند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين